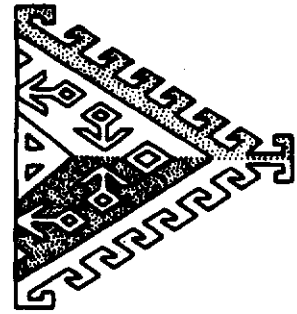
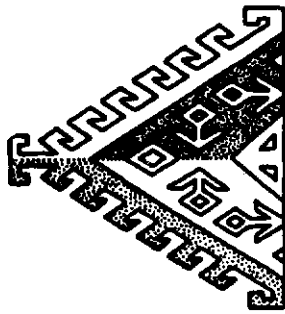


زین قصه دراز...



حرفهایی دیگر درباره «تأثیر پیشینیان بر حافظ»

(۱)



سیدعلی میرافضلی

مرحوم پیمان بختیاری يك جا در مقدمه و يك جا در مؤخره دیوان حافظ به این موضوع پرداخته و به نکات قابل توجهی اشاره کرده است.^۱ مرحوم خلخالی نیز در کتاب کم حجمی که درباره حافظ نگاشته، شعرهای او را با اشعار بعضی از شاعران مقایسه کرده^۲، اما در این بررسی بیشتر شباهت وزن و قافیه را در نظر داشته است. یادداشتهایی که آقای انجوی شیرازی در پانویس صفحات دیوان حافظ چاپ خودشان نوشته‌اند نیز درخور توجه است.^۳ این چهار نفر هر کدام تصحیح تازه‌ای از دیوان حافظ نیز ارائه داده‌اند.

از مقاله‌های پر ارزشی که در زمینه مقایسه شعر حافظ و شاعری دیگر دیده‌ام، نوشته‌ای از آقای خرمشاهی است با عنوان «حق سعدی به گردن حافظ» که آن را برای کنگره جهانی سعدی (در شیراز) تهیه کرده‌اند و در کتاب ذکر جمیل سعدی به چاپ رسیده است.^۴ جامع ترین تحقیقی که تاکنون در این زمینه شده نیز هم از آن آقای خرمشاهی است. ایشان در مقدمه کتاب حافظ نامه فصلی را به «تأثیر پیشینیان بر حافظ» اختصاص داده‌اند.^۵ «شاعرانی که تأثیر آنان [بر حافظ] محرز و معتابه بوده و در این کتاب مطرح شده‌اند به ترتیب تاریخی سنوی عبارتند از: سنایی، انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، نظامی، عطار، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، عراقی، سعدی، نزاری قهستانی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه‌ای، خواجو، عبید زاکانی، ناصر بخارایی، سلمان ساوجی، کمال خجندی».^۶ اما جای تأسف است که این تحقیق ارزنده نیز تمام موارد تشابه را دربر نمی‌گیرد و هست ابیاتی که از چشم کنجکاو آقای خرمشاهی دور مانده است. در ضمن به

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام.

گفتن ندارد که بازار حافظ‌شناسی و حافظ‌پژوهی در نیم قرن گذشته رواج و رونقی دیگر یافته است. و اغلب آنان که دستی به قلم داشته‌اند، در این باره چیزی نگاشته‌اند. البته هر کسی از ظن خود یار حافظ شده است و در گنج پایه و مایه خویش شعرهای او را بررسی کرده و زیر و زبر آن را کاویده است. در این میانه، عده‌ای نیز به بررسی «تأثیر پیشینیان بر حافظ» همت گماشته‌اند و به مقایسه اشعار او با اشعار دیگران و چند و چون این تأثیر و تأثرها دل خوش داشته‌اند. این بحث، بحثی دراز دامن و سابقه‌دار و پرجاذبه و گیراست. کافی است نیم نگاهی به عنوان مقالات «کتابشناسی حافظ»^۷ ببندازیم.

متأسفانه در بیشتر این مقالات فقط به ذکر چند فقره شباهت و اشتراك وزن و قافیه بسنده شده است. با این حال در این زمینه کوششهایی نیز انجام گرفته است که قابل طرح و گفتگوست و شایسته است از آنها ذکری به میان آید.

مقاله مرحوم قزوینی که به نام «بعضی تضمینهای حافظ» در چند شماره از مجله یادگار به چاپ رسیده^۸ و در آن به بعضی از تضمینهای فارسی و عربی حافظ اشاره شده، یکی از جمع و جورترین مقالاتی است که تا آن زمان در این باره نوشته شده است. با این همه، در این مقاله به بسیاری از تضمینهای فارسی حافظ اشاره نشده، ولی بخش تضمینهای عربی آن تقریباً کامل است.

تأثیر شاعرانی چون همام تبریزی، ابن یمین فریومدی، عماد فقیه کرمانی، شاه نعمت‌الله ولی^۱ و... نیز اشاره نرفته است. نگارنده این سطور از دو سال پیش، جستجو و گریخته و لیکن بجد در این زمینه دست به مطالعه و تحقیق زده و یادداشتهایی نیز به مرور زمان فراهم آورده است. و اگر اهل همتی پیدا شود و آستین بالا بزند، قصد آن دارد که آنها را در مجموعه‌ای به چاپ برساند. اما عجالتاً مقاله‌ای به عنوان پیش‌درآمد تهیه شده که پیش روی شماست. مقاله حاضر را به عبارتی می‌توان تکمله فصل «تأثیر پیشینیان بر حافظ» کتاب حافظ‌نامه تلقی کرد، به همراه اشاره‌ها و نکته‌هایی چند که ممکن است دیگران را سودی برساند. در حقیقت، در مقاله حاضر از تشابهاتی سخن به میان آمده است که در بررسی آقای خرمشاهی و احتمالاً دیگران از قلم افتاده‌اند. از آنجا که این قصه سری دراز دارد و این مقاله مجال اندک، بر آن بوده‌ام که همه جا به اختصار بگویم، اما گاهی به مناسبتی، عنان اختیار از کف نهاده‌ام و به درازه‌گویی افتاده‌ام. امیدوارم این مقدار را بر من نگیرید!

■ سنایی (متوفای ۵۳۵ق)

- سنایی: زلف تو دامست و خالت دانه و ما ناگهان
بر امید دانه در دام او افتادیم ای پسر (دیوان، ص ۸۹۳) ۱۰
- حافظ: زلف او دامست و خالش دانه آن دام و من
بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست.^{۱۱}
- سنایی: رستگاری هر دو عالم در کم آزاری بود
از بداندیشان برترس و با کم آزاران نشین. (ص ۵۵۷).
- حافظ: ... که رستگاری جاوید در کم آزاریست.
- سنایی: ای کیک خوشخرام به بستان شرح و دین... (ص ۷۸۱).
- حافظ: ای کیک خوشخرام کجا می‌روی بایست...
- سنایی: ... یا مگر سودای عشق او ز سر بیرون کنم (ص ۹۴۱).
- حافظ: دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم.
- سنایی: ... وز فروغ آتش می‌چهره‌ها را خوی ز نیم (ص ۴۰۷).
- حافظ: از تاب آتش می‌بر گرد عارضش خوی...
- سنایی: بکن رحمی بر این عاشق، اگر هیچ
امید رحمت جبار داری (ص ۱۰۲۸).
- حافظ: تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب
به امیدی که در این ره به خدا می‌داری.
- سنایی: ... مرحبا مرحبا تعال تعالا (ص ۷۹۹).
- حافظ: یا برید الحمی حماك الله
مرحبا مرحبا تعال تعال.

بی‌شک سنایی نیز به این بیت ابوالفرج رونی نظر داشته است:

گفته با زایران صریر درش
مرحبا مرحبا درآی درآی.^{۱۲}

و بدین ترتیب انوری نیز در بیت زیر وام‌دار ابوالفرج است:

مرحبا مرحبا درآی درآی
اثر خیر دین خدای (دیوان، ج ۲، ص ۷۳۰) ۱۳.

- سنایی: ترا ندهند هرج از بهر تو نیست
به هر کار این سخن را دار مقیاس
سکندر جست لیکن یافت بهره
ز آب زندگانی خضر و الیاس (ص ۳۰۶).
- حافظ: فیض ازل به زور وزر از آمدی به دست
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی.
- و: سکندر را نمی‌بخشد آبی
به زور وزر میسر نیست این کار.

آقای خرمشاهی مصراع دوم این بیت حافظ را:

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیمارزاد

برگرفته از بیت دوم قطعه‌ای از سنایی (دیوان، ص ۱۰۵۸)

حاشیه:

- (۱) ر.ک. مهرداد نیکنام، کتابشناسی حافظ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، بخش مقالات فارسی.
- (۲) محمد قزوینی، «بعضی تضمینهای حافظ»، مجله یادگار، سال اول، شماره‌های ۵، ۶، ۸، ۹.
- (۳) حسین یزمان، دیوان حافظ شیرازی، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم [بدون تاریخ]. صفحات نود و چهار تا صد و بیست هشت مقدمه و ص ۳۷۷ تا ۳۸۲.
- (۴) سیدعبدالرحیم خلخالی، حافظ‌نامه، انتشارات هیرمند، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- (۵) سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، دیوان حافظ شیرازی، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
- (۶) ذکر جمیل سعیدی، ج ۱، گردآوری کمیسیون ملی یونسکو، ویرایش و انتشار اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴.
- (۷) بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ‌نامه، بخش اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۴۰ تا ۹۰.
- (۸) همان، بخش اول، ص ۴۱.
- (۹) آقای علی اکبر رزّاز «مقایسه‌ای بین شعر عماد فقیه کرمانی و همچنین بین شاه نعمت‌الله ولی و حافظ به عمل آورده» که در پیوست چاپ دوم حافظ‌نامه نقل شده است. با این حال هنوز هم جای چون و چرا در این مورد باقی است.
- (۱۰) دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱.
- (۱۱) نقل اشعار حافظ در این مقاله، براساس ضبط دیوان حافظ، مصحح قزوینی - غنی است، بجز چند مورد خاص که از دیگر چاپهای دیوان حافظ سود برده‌ام و در جای خود به آن اشاره کرده‌ام. ضمناً در نقل بعضی از اشعار (و آن چند فقره بیش نیست)، باره‌ای از کلمات را بین [] قرار داده‌ام و این به معنی آن است که این کلمات، صورت ترجیحی نگارنده مقاله است براساس نسخه بدلهای.
- (۱۲) دیوان ابوالفرج رونی، به اهتمام مهدی دامغانی، کتابفروشی باستان، ۱۳۴۷، ص ۱۵۰.
- (۱۳) دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ جلد، چاپ دوم، ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۷.

■ خاقانی (متوفای ۵۹۵ق.)

خاقانی: من چون بنفشه بر سر زانو نهاده سر
زانو بنفشه رنگ تر از لب هزار بار (دیوان، ص ۶۱۷) ۱۶.
حافظ: بی زلف سرکشش سرسودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم.

■ نظامی (متوفای ۶۱۴ق.)

نظامی: پری پیکر نگار پرنیان پوش
بت سنگین دل سیمین بنا گوش (خسرو و شیرین، ص ۱۵۴) ۱۷.
حافظ: ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بنا گوش.

نظامی: بیا ساقی آن می که ناز آورد
جوانی دهد عمر باز آورد
به من ده که این هر دو گم کرده ام
قتاعت به خوناب خم کرده ام (تذکره میخانه، ص ۲۰) ۱۸.
حافظ: بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
به من ده که بس بیدل افتاده ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده ام.

■ عطار (متوفای ۶۱۸ق.)

عطار: بعد از این وادی استغنا بود
نه درو دعوی و نه معنی بود
هفت دریا يك شمر اینجا بود
هفت اخگر يك شرر اینجا بود (منطق الطیر، ص ۲۰۰) ۱۹.
حافظ: گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق
کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی.

عطار: حکم حکم اوست فرمان نیز هم
زو دریفی نیست تن جان نیز هم (منطق الطیر، ص ۸۹).
حافظ: دردم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم.

عطار: الا ای بلبل گویای اسرار
ز صندوق جواهر بند بردار (اسرارنامه، ص ۲۸) ۲۰.
حافظ: الا ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر ز منقار.

■ کمال الدین اسماعیل (متوفای ۶۳۵ق.)

کمال الدین: به روزه بانگ چه داری چو دردمند نی
تو درد جوی که درمانش بر اثریابی (دیوان، ص ۲۹) ۲۱.
حافظ: عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
ای خواه چه درد نیست و گر نه طبیب هست.
و: طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند.

دانسته است^{۱۴}. اما این قطعه از سنایی نیست، بلکه متعلق است به عثمان مختاری غزنوی، از شاعران دربار غزنوی که در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری می زیست و اصل قطعه چنین است:

مرا به غزنین بسیار دوستان بودند
به نامه ای ز من آن قوم را نیامد یاد
مگر که جمله بمردند و نیز شاید بود
خدای عز و جل جمله را بیمار زاد.^{۱۵}

مرحوم همایی در پانویس صفحه دیوان مختاری توضیحی نگاشته است بدین قرار: «ص، س و سایر نسخ معتبر همه این قطعه را به همین صورت ثبت کرده اند؛ صاحب آتشکده نیز آن را با تحریف و تخیل از جمله اشعار مختاری آورده است بدین شکل:

مرا به غربت بسیار دوستان بودند
به نامه ای زمن آن قوم را نیامد یاد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیمار زاد.

و در چاپ قدیم دیوان سنایی، اشتباهاً آن را در قطعات او درج کرده اند. مصراع آخر این قطعه را حافظ در قطعه معروفش: به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق... الخ، تضمین کرده است و گویا همین قطعه منشا تخیل و اشتباه صاحب آتشکده شده است».

■ انوری (متوفای ۵۸۳ق.)

انوری: گفتمت جان به بوسه ای بستان
گفتی ارخصم بوسه بستاند
بستندی جان و بوسه می ندهی
این حدیث بدان نمی ماند (دیوان، ج ۲، ص ۸۲۶).
حافظ: از بهر بوسه ای ز لبش جان همی دهم
اینم همی ستاند و آنم نمی دهد.

انوری: شد فراموش مرا راه سلامت ز غمت
چه شود گر به سلامی دل من شاد کنی (ج ۲، ص ۹۳۶).
حافظ: قاصد منزل سلمی - که سلامت بادش -
چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند.

عراقی: من زان توام تو هم مرا باش
خوش باش به عشق اتفاقی. (ص ۱۳۹).
حافظ: دمی با نیکخواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی.

مرحوم قزوینی مصراع دوم این بیت حافظ را:

سلیمی منذ حلت بالعراق
الاقی من نواها ما الاقی

متأثر از مصراع دوم این بیت عراقی دانسته است:

بلیت الآن صحبی بالبلایا
الاقی من رزایا ما الاقی^{۲۴}.

در کلیات عراقی، چاپ مرحوم نفیسی چندین غزل با این وزن و قافیه هست، اما بیت یاد شده را در آنها نیافتم. والله اعلم.

این بیت حافظ را:

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه.

که مصراع دومش، تضمین مصراع اول یکی از ابیات عراقی است (کلیات، ص ۱۵۲)؛ علی دشتی با تقدیم و تأخیر دو مصراع از سعدی دانسته و آن را با شعر عراقی مقایسه کرده است^{۲۵}. به همین شیوه مرحوم نفیسی نیز در حاشیه شعر عراقی، چنین بیتهایی را به سعدی نسبت داده است. در کلیات سعدی چاپ فروغی چنین بیتهایی نیافتم. معلوم نیست مأخذ قول دشتی و نفیسی کدام چاپ کلیات سعدی است.

حاشیه:

۱۴) حافظ نامه، بخش اول، ص ۴۳.

۱۵) دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، ص ۵۹۴.

۱۶) دیوان خاقانی، به کوشش دکتر سجادی، انتشارات زوار، ۱۳۳۸.

۱۷) خسرو و شیرین نظامی گنجوی، به کوشش عبدالمحمد آیتی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۲.

۱۸) تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، با تصحیح و تنقیح احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.

۱۹) منطق الطیر، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سیدصادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.

۲۰) اسرارنامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، با تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، کتابفروشی زوار، چاپ دوم ۱۳۶۱.

۲۱) دیوان کمال اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحر العلومی، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸.

۲۲) دیوان سیدحسن غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۸.

۲۳) کلیات عراقی، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه سنایی، چاپ چهارم، [تاریخ مقدمه ۱۳۳۸].

۲۴) محمد قزوینی، «بعضی تضمینهای حافظ»، مجله یادگار.

۲۵) علی دشتی، قلمرو سعدی، ۱۳۳۸، ص ۲۳۵.

کمال الدین: ... زمان خوشدلی دریاب کاکون آن زمان آمد (ص ۲۷۴).
حافظ: زمان خوشدلی دریاب و دریاب.

کمال الدین: گرت هواست که چون آفتاب نور دهی... (ص ۲۴).
حافظ: گرت هواست که با خضر همنشین باشی...
و: گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند...

کمال الدین: ... که روی خامه سیه باد و خان و مان سخن (ص ۳۸۸).
حافظ: ... که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق.

و به همین سیاق است این مصراع از سید حسن غزنوی:

... که روی فضل سیه باد و خان و مان کرم (دیوان، ص ۱۱۸)^{۲۶}.

کمال الدین: کجا روم چکنم از که یاوری خواهم... (ص ۱۳۱).
حافظ: کجا روم چکنم چاره از کجا جویم...

کمال الدین: به کام و آرزوی دل بمان صد سال افزونتر... (ص ۵۰۸).
حافظ: به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل...

کمال الدین: صحن سرای دیده به هفت آب شسته ام
بهر خیالت آب زده رهگذار چشم (ص ۱۱۳).

حافظ: صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود
کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو.

■ عراقی (متوفای ۶۸۸ ق.)

عراقی: همه عالم صدای نغمه اوست... (کلیات، ص ۱۲۴)^{۲۷}.
حافظ: ... همه عالم گواه عصمت اوست.

عراقی: چون خرابی چشم مست می کند

جرم بر دور زمان نتوان نهاد (ص ۱۶۵).

حافظ: از چشم خود بپرس که ما را که می کشد

جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست.

عراقی: مرا این دوستی با تو قضای آسمانی بود

قضای آسمانی را دگر کردن توان؟ نتوان (ص ۲۵۶).

حافظ: مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد.

عراقی: بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی

نماند صبر و مرا بیش ازین شکیبایی. (ص ۲۹۵)

حافظ: کتبت قصه شوقی و مدمعی باکی

بیا که بی تو بجان آمدم ز غمناکی.

نه من اوفتاده تنها به کمند آرزویت
همه کس سر تو دارد تو سر کدام داری (ص ۶۲۳).
حافظ: ما و می و زاهدان و تقوی
تا یار سر کدام دارد
بر سینۀ ریش دردمندان
لعلت نمکی تمام دارد.

سعدی: کدام روز دگر جان به کار باز آید
که جان فشان نکنی روز وصل برجانان (ص ۷۳۸).
حافظ: گر تثار قدم یار گرمی نکنم
گوهر جان به چه کار دگرم باز آید.

سعدی: اگر مُلک برجم بماندی و بخت
تراکی میسر شدی تاج و تخت (ص ۲۳۸).
حافظ: ای حافظ ار مراد میسر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش.

سعدی: به جان دوست که چون دوست دربرم باشد
هزار دشمن اگر بر سرند غم نخورم (ص ۵۵۳).
حافظ: هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک.

سعدی: گرم تو زهر دهی چون غسل بیاشامم (ص ۶۱۲).
حافظ: ...و گر تو زهر دهی به که دیگران تریاک.

سعدی: مهندار گر وی عنان بر شکست
که من باز دارم ز فتراک دست (ص ۲۸۵).
حافظ: عنان مپیچ که گر می زنی به شمشیرم
سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک.

سعدی: پادشاهی کنم ار بنده خویشم خوانی (ص ۶۴۱).
حافظ: بولای تو که گر بنده خویشم خوانی
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم.

سعدی: چو فرهاد از جهان بیرون به تلخی می رود سعدی
ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد (ص ۴۸۲).
حافظ: گر چو فرهادم به تلخی جان بر آید باک نیست
بس حکایتهای شیرین باز می ماند زمن.

سعدی: وفای یار به دنیا و دین مده سعدی
دریغ باشد یوسف به هر چه بفروشی (ص ۶۲۹).
و: دوست به دنیا و آخرت نتوان داد
صحبت یوسف به از دراهم معدود. (ص ۷۱۸).
حافظ: یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف به زر ناسره بفرخته بود.

سعدی: ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد
گر حافظ قرآنی یا عابد اصنامی (ص ۸۰۵).
حافظ: بیا که رونق این کارخانه کم نشود

حافظ: بیا که رونق این کارخانه کم نشود
به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی.

■ سعدی (متوفای ۶۹۱ ق.)

سعدی: ...دوستان معذور داریم که پایم در گلست (کلیات، ص ۴۳۹) ۲۶
حافظ: زاهدان معذور داریم که اینم مذهبست.

سعدی: هر که خواهد در حق ما هرچه خواهد گو بگوی... (ص ۵۳۷).
حافظ: هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو...

سعدی: تا به گریبان نرسد دست مرگ
دست زدامن نکینم رها (ص ۴۱۱).

حافظ: تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست زدامن بدارم.

سعدی: کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فروکن
نه آنگهی که بمیرم به آب چشم بشویی (ص ۶۰۳).

حافظ: امروز که در دست توام مرحمتی کن
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت.

سعدی: ...قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور. (ص ۵۲۱).
حافظ: خوش خرامان می روی چشم بد از روی تو دور...

سعدی: آنجا که تویی رفتن ما سود ندارد
إلا به کرم پیش نهد لطف تو گامی (ص ۶۳۵).

حافظ: ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند.

سعدی: قصه دردم همه عالم گرفت
درکه نگیرد نفس آشنا؟

حافظ: گر برسد ناله سعدی به کوه
سنگ بنالد به زبان صدا (ص ۴۱۲).

حافظ: گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحبدلان حکایت دل خوش ادا کنند.

سعدی: حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
یکی تمام بود مطلع بر اسرارم. (ص ۵۵۴)

حافظ: حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
که آشنا سخن آشنا نگه دارد.

سعدی: ما همانیم که بودیم و محبت باقی است (ص ۴۹۴).
حافظ: بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود.

سعدی: کس ازین نمک ندارد که تو ای غلام داری
دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری

سعدی: ... این ریش اندرون بکند هم سرایتی (ص ۶۰۹).
حافظ: ... این آتش درون بکند هم سرایتی.

سعدی: ... شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری. (ص ۲۹).
حافظ: ... شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی.

سعدی: ارادت نداری سعادت مجوی... (ص ۳۱۲).
حافظ: ارادتی بنما تا سعادت بیبری.

در باب دوم گلستان نیز شبیه به این مضمون هست و آقای
خرمشاهی نیز به آن اشاره کرده‌اند. «... و اینجا تا ارادتی نیاری
سعادتت نبری» (کلیات، ص ۹۳).

سعدی: دریغا عهد آسانی که مقدارش ندانستم
ندانای قدر وصل الا که درمانی به هجرانی. (ص ۶۳۹).
حافظ: دریغا عیش شبگیری که در خواب سحر بگذشت
ندانای قدر وقت ایدل مگر وقتی که درمانی.

سعدی: شهر آن تست و شاهی فرمای هرچه خواهی... (ص ۶۴۱).
و: ملك آن تست و فرمان مملوك را چه درمان... (ص ۶۲۶).
حافظ: ملك آن تست و خاتم فرمای هرچه خواهی.

سعدی: به هر چه خوبتر اندر جهان نظر کردم
که گویمش به تو ماند تو خوبتر زانی (ص ۶۴۲).
حافظ: گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی
چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی.

این مضمون را دیگران نیز پرداخته‌اند که چند نمونه ذکر می‌شود:

همام تبریزی: گفته بودند که روی تو ز خورشید بهست
چون بدیدیم به جان تو که صد چندان بود.

(دیوان، ص ۹۶) ۲۷
هم او: توبه کردم که نخوانم دگرت ماه و پری
هرچه دیدیم و شنیدیم از آن خوبتری. (ص ۱۴۶).

ناصربخارایی: هر چه می‌گویم ز نیکویی ترا
نیک می‌بینم از آن نیکوتری.

(دیوان، ص ۱۱۲) ۲۸

مرحوم پزیمان، مصراع اول این بیت حافظ را:

هر سرو که در چمن بر آید
در خدمت قامتت نگون باد.

از سعدی دانسته است ۲۹. چنین مصراعی در کلیات سعدی
چاپ فروغی ندیدم.

■ اوحدی (متوفای ۷۳۸ ق.)

اوحدی: ... در کوی نیکنامی لختی گذر کن ای دل (دیوان، ص ۲۵۲) ۳۰
حافظ: در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند...

اوحدی: ای نسیم صبحدم یارم کجاست... (ص ۱۰۴).
حافظ: ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست...

اوحدی: مباحش بر سر آزار و پند من بنیوش (ص ۲۴).
حافظ: مباحش در پی آزار و هرچه خواهی کن...

این نیم بیت هم از عماد فقیه است:

... ممکن مخالفت او و هرچه خواهی کن (دیوان، ص ۲۳۹) ۳۱.

اوحدی: گوش بر چنگ و چشم بر ساقی
جام در دست و جامه در آهار (ص ۱۹).
حافظ: چشمم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ...
و: گوش همه بر قول من و نغمه چنگست
چشم همه بر لعل لب و گردش جامست.

اوحدی: شهریان را به غریبان نظری باشد و من
دیدم این قاعده در شهر شما نیست چرا (ص ۷۶).

حافظ: تیمار غریبان سبب ذکر جمیلست
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست؟

اوحدی: گر بدانم که تو بر من گذری خواهی کرد... (ص ۲۳۴).
حافظ: مرّده دادند که بر ما گذری خواهی کرد...

اوحدی: دست عشقت قدحی داد و برد از هوشم
خُم می‌گو سر خود گیر که من در جوشم (ص ۴۴).

حافظ: ما را ز خیال تو چه پروای شراست
خُم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست

حاشیه:

۲۶) کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ
چهارم، ۱۳۴۳.

۲۷) دیوان همام تبریزی، به تصحیح دکتر رشید عیوضی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ
ایران، تبریز، ۱۳۵۱.

۲۸) دیوان اشعار ناصر بخارایی، به کوشش دکتر مهدی درخشان، بنیاد نوریانی،
۱۳۵۳.

۲۹) دیوان حافظ، چاپ پزیمان، ص ۳۷۷.

۳۰) کلیات اوحدی اصفهانی (معروف به مراغی)، با تصحیح و مقابله و مقدمه
سعید نفیسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.

۳۱) دیوان عماد فقیه کرمانی، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ، تهران
کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۸.

- حافظ:** ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر...
- اوحدی:** ز هجران گرچه داری صد شکایت
به روز وصل بگذار آن حکایت (ص ۴۷۸).
- حافظ:** شکایت شب هجران فرو گذاشته به
به شکر آنکه برافکند پرده روز وصال.
- اوحدی:** این خرقه که من دارم ز نثار کنش یا رب! (ص ۹۲)
- حافظ:** این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی.
- اوحدی:** بیار آن باده تا دل را به نور او برافروزم
که بوی دوست می آرد نسیم باد نوروزم (ص ۲۸۱).
- حافظ:** ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
ازین باد ارمدد خواهی چراغ دل برافروزی.
- اوحدی:** معشوق چو آفتاب دارم
با او هوس شراب دارم
زیرا که دلی کیاب دارم
و آن لب نمک تمام دارد،
قومی که مقریان دینند
با دردکشان نمی نشینند
آواز دهید تا ببینند
صوفی که به دست جام دارد (ص ۶۹).
- حافظ:** آنکس که به دست جام دارد
سلطانی جم مدام دارد
بر سینه ریش دردمندان
لعلت نمکی تمام دارد.
- اوحدی:** گر کند میل به خوبان دل من عیب مکن
کاین گناهیست که در شهر شما نیز کنند (ص ۱۹۵).
- حافظ:** گر رود از بی خوبان دل من معذورت
درد دارد چه کند کز پی درمان نرود.
- گفتنی است که بیتی که از اوحدی ذکر شد، جزو غزلی است که آن را با کمی اختلاف به سعدی نیز نسبت داده اند (ر.ک. کلیات سعدی، ص ۵۰۱) و بیت حافظ نیز در غزلی است که آن را در دیوان اشعار ناصر بخارایی نیز می یابیم! (ر.ک. دیوان ناصر بخارایی، ص ۲۸۳).
- **خواجو (متوفای ۷۵۳ق.)**
- خواجو:** ای فدای قامت هر سروستانی که هست... (دیوان، ص ۴۰۴)
- حافظ:**... فدای قد تو هر سروبن که بر لب جوست.
- خواجو:** آن ترک پرچهره مگر لعبت چنینست... (ص ۲۲۱)
- و:** آن ترک ختایی بجه آیا چه خطا دید... (ص ۲۶۱)
- حافظ:** آن ترک پرچهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت.
- اوحدی:** اوحدی بر درش افتادگی از دست مده
ز آنکه افتادگی اینجا مدد جاه شود (ص ۵۲).
- حافظ:** حافظ افتادگی از دست مده ز آنکه حسود
عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد.
- اوحدی:** شنیدم حاجبی احرام بسته
چو در ریگ بیابان گشت خسته
به خود گفت ارچه پر تشویش راهست
جمال کعبه نیکو عذر خواهست. (ص ۴۷۸).
- حافظ:** جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش.
- اوحدی:** بدان کمر نرسد دست من ولی برساند... (ص ۸۴).
- حافظ:** بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ...
- اوحدی:** گر سر به شمشیرم دهی یابند بر پایم نهی
هرگز نخواهم داشتن دست زفترک ای صنم (ص ۲۹۱).
- حافظ:** عنان مپیچ که گر می زنی به شمشیرم
سپر کنم سر و دستت ندارم از فترک.
- اوحدی:** مطلب صبر جمیل از من مشتاق جمال (ص ۴۲۹).
- حافظ:** ... که نیست صبر جمیل ز اشتیاق جمال.
در این نیم بیت عماد فقیه نیز همین مضمون اراده و ارائه شده است، با آوردن جناس و رعایت تناسب بین «جمال» و «جمیل»:
از جمالش صبر ما نبود جمیل (دیوان، ص ۱۹۶).
- اوحدی:** به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
که تو شمع جمع و آنکه دل اوحدی گدازی (ص ۳۸۸).
- حافظ:** به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
که لب حیات ما بود و نداشتی دوامی.
- اوحدی:** ... سعادت را دعا گفته، سلامت را قفا دیده (ص ۳۵۶).
- حافظ:** به دور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم.
- اوحدی:** زین بیش مده وعده به فردای بهشتم
کامروز به نقد از رخ او خانه بهشتت (ص ۱۰۶).
- حافظ:** من که امروز بهشت نقد حاصل می شود
وعده فردای زاهد را چرا یاور کنم.
- اوحدی:** ای عاشقان موی تو افزون ز موی سر... (ص ۳۶۲).

حافظ: دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد
من نیز دل بیاد دهم هر چه باد باد.

شبیبه به این مضمون را ناصر بخارایی نیز دارد:

می دهد باد از تو بویی آفرین بر باد باد
من به بویت می دهم عمر گرامی را بیاد (دیوان، ص ۲۲۴)

خواجو: به حق صحبت دیرین که حق صحبت دیرین
روا مدار که گردد چو وعده های تو باطل (ص ۲۹۹).
حافظ: به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز...

خواجو: چون غمزه خونخوارت بر قلب کمین سازد
بس کشته که هر لحظه بر یکدگر اندازد (ص ۴۴۱).
حافظ: مزگان تو تا تیغ جهانگیر بر آورد
بس کشته دل زنده که بر یکدگر افتاد.

خواجو: دشمن از ما به مستوری درافتد باک نیست
ز آنکه با مستان درافتد هر که برخواهد فتاد (ص ۶۹۵).
حافظ: بس تجربه کردیم در این دیر مکافات
با دردکشان هر که درافتاد برافتاد.

این بیت ناصر بخارایی نیز مناسب ذکر است:
بدخواه برافتد چو در افتاد به ناصر
هر کس که به درویش درافتاد برافتاد (ص ۲۲۶).

خواجو: دوش می گفت که من با تو وفا خواهم کرد
لیک معلوم ندارم که کند یا نکند. (ص ۶۶۱).

حافظ: دوش می گفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که بشیمان نشود.

خواجو: دلم ز مهر رخت می کشد به زلف سیاه
چرا که سایه زلف تو ظلّ ممدودست (ص ۱۹۳).
حافظ: ظلّ ممدود خم زلف توام بر سر باد
کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد.

خواجو: هم عفاالله صبا که عاشق را
خبر یار مهر بان آورد (ص ۲۶۳).
حافظ: هم عفاالله صبا کز تو پیامی می داد
ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود.

خواجو: زاول صبح ازل تا آخر محشر دمی (ص ۳۴۶).
حافظ: از دم صبح ازل تا آخر شام ابد...

خواجو: طعنه بر بند کمر ترکش جوزا زده اند. (ص ۳۵۷).
حافظ: عفته در بند کمر ترکش جوزا فکنم.

حاشیه:

(۳۲) دیوان اشعار خواجوی کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری،
کتابفروشی بارانی، [تاریخ مقدمه ۱۳۳۶].

خواجو: ایا صبا گرت افتد به کوی دوست گذار... (ص ۲۷۳).
حافظ: صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست...

خواجو: از نام چه پرسید که بی نام و نشانیم (ص ۴۶۵).
حافظ: وز نام چه پرسى که مرا ننگ ز نامست.

خواجو: باز آى که بی روی تو ای یار سمن بوی... (ص ۷۲۴)
و: باز آى که از مهر تو ای ماه دل افروز... (ص ۵۰۶)
حافظ: باز آى که بی روی تو ای شمع دل افروز
در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست.

خواجو: تو میندار که از خود خیرم هست که نیست
یا دلم بسته بند کمرت نیست که هست (ص ۳۹۴).
حافظ: آخر به چه گویم هست از خود خیرم چون نیست
وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم چون هست.

خواجو: گرچه طوطی ز شکر نیک به تنگ آمده بود... (ص ۶۶۹)
حافظ: گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود...

خواجو: هر کس که دید روی تو سر در جهان نهاد (ص ۲۶۴).
حافظ: هر کس که دید روی تو بوسید چشم من...

خواجو: قامتش را به صنوبر نتوان خواند از آنک
نسبت سرو خرامان به گیا نتوان کرد (ص ۶۶۱).
حافظ: عارضش را به مثل ماه فلک نتوان گفت
نسبت دوست به هر بی سرویا نتوان کرد.

خواجو: ...گفت سلطان را حریف رند بازاری که دید (ص ۴۲۴).
حافظ: سلطان کجا عیش نهان با رند بازاری کند.

خواجو: مرا دریاب و آب چشم خون افشان که دریایی (ص ۷۷۰).
حافظ: سرشک گوشه گیران را چو دریابند در یابند...

خواجو: نکند سوی دل خسته خواجو نظری
آه از آن دلبر پیمان شکن سنگین دل (ص ۲۹۶)

حافظ: کی کند سوی دل خسته حافظ نظری
چشم مستش که به هر گوشه خرابی دارد.

خواجو: ...بیاد ده دل دیوانه هر چه بادا باد (ص ۴۳۵).
و: دل بیاد از بهر آن دادم که دارد بوی دوست... (ص ۴۷۱)

و: بدان که بوی تو آورد صبحدم بادم
و گر نه از چه سبب دل بیاد می دادم (ص ۳۰۷).

و به همین شیوه است این نیم بیت ناصر بخارایی:

...دست در بند کمر ترکش جوزا دارد (ص ۱۲۵).

خواجو: به گدایی به سر کوی شما آمده‌ایم... (ص ۷۳۷).

حافظ: به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم

این نیم بیت هم از سعدی است:

...به گدایی به در اهل نظر باز آمد. (کلیات، ص ۷۱۴).

خواجو: چون سایه دودیدیم به سر در عقیش لیک

در سایه آن سرو خرامان نرسیدیم (ص ۳۰۵).

حافظ: اگر چه در طلبت همعنان باد شمالم

به گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم.

خواجو: تا ترا عاقبت شود محمود

همچو محمود شو غلام ایاز (ص ۴۴۵).

حافظ: محمود بود عاقبت کار در این راه

گر سر برود در سر سودای ایازم.

خواجو: ...تا گل قالیم شود خاک در سرای تو (ص ۱۹۰).

حافظ: ...کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو.

خواجو: یاقوت جان فرازیت کام نیازمندان (ص ۳۱۹).

حافظ: یاقوت جان فرازیش از آب لطف زاده...

خواجو: خوشا چشمی که ببند روی ترکان

خنک بادی که آرد بوی ترکان

بود هندوی چشم می پرستان

دوتا پیوسته چون ابروی ترکان

بود پیوسته خواجو مست و مخمور

بیاد نرگس جادوی ترکان (ص ۴۸۰).

حافظ: دل من در هوای روی فرخ

بود آشفته همچون موی فرخ

بده ساقی شراب ارغوانی

بیاد نرگس جادوی فرخ

دوتا شد قامتت همچون کمانی

زغم پیوسته چون ابروی فرخ.

خواجو: هزار جان گرامی فدای بالایت... (ص ۴۳۷).

حافظ: ...هزار جان گرامی فدای جانانه.

■ عبید زاکانی (متوفای ۷۷۲ ق.)

عبید: ...دوستان چیست در این واقعه تدبیر مرا (کلیات، ص ۹۹) ۳۳

حافظ: ...چیزت یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما.

عبید: دمی که بی می و معشوق و نای می گذرد... (ص ۵۳).

حافظ: به هرزه بی می و معشوق عمر می گذرد...

عبید: تا زمینست و زمان تابع فرمان تو باد

گوی گردان فلک در خم چوگان تو باد (ص ۹۸).

حافظ: خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد.

خواجوی کرمانی، با این وزن و قافیه و ردیف چند شعر مدحی

دارد، که از آن جمله است این ابیات:

ای شه ملک ستان ملک جهان زای بو باد

قصر نه پنجره یک غرفه ز ایوان تو باد

چون [به زین] در کشی آن توسن رویین سُم را

صحن مضمار فلک عرصه میدان تو باد (دیوان، ص ۱۳۷).

عبید: دست با شاهد سرمست در آغوش کنیم (ص ۹۷).

حافظ: ...دست با شاهد مقصود در آغوشش باد.

عبید: جهان خوشست و چمن خرمست و بلبل شاد

بیار باده گلرنگ هر چه بادا باد (ص ۱۴).

حافظ: چمن خوشست و هوا دلکشست و می بیغش...

عبید: من دیوانه نه آنم که نصیحت شنوم... (ص ۹۹)

حافظ: دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود...

و این نیم بیت سعدی نیز مناسبت دارد:

عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود... (کلیات، ص ۵۷۰)

عبید: به پیش خود بنشان شاهدان شیرین کار... (ص ۳).

حافظ: ز شور و عربده شاهدان شیرین کار...

عبید: بر آستان تو گشتم مقیم و دولت گفت

نَزَلْتُ خَيْرَ مَقَامٍ وَجَدْتُ خَيْرَ مَأْبٍ (ص ۴).

حافظ: خوشا دمی که در آبی و گویمت به سلامت

قَدَمْتُ خَيْرَ قَدُومٍ نَزَلْتُ خَيْرَ مَقَامٍ.

عبید: ز شست زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی

ز چشم مست تو هر گوشه‌ای و غوغایی (ص ۶۴).

حافظ: ز کفر زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی

ز سحر چشم تو هر گوشه‌ای و بیماری.

در بخش دوم این مقاله درباره تأثیر شعرای زیر بر حافظ بحث خواهد

شد: ناصر بخارایی، کمال خجندی، همام تبریزی، عماد فقیه، ابن یمین،

سراج‌الدین قمری، امیر معزی، جمال‌الدین عبدالرزاق، مولوی و...

حاشیه:

۳۳ کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، از انتشارات مجله ارغمان، ۱۳۲۱.